

در تاریخ هر ملت و کشوری، سنت ها، آداب و آیین هایی وجود دارد که می تواند بازگوکننده باورها و فرهنگ مردم آن کشور باشد و البته آیین دیرینه نوروز با ویژگی های خود، بازتابی است از ریشه های تاریخی و فرهنگی ملت ایران.

شاید بنیادی ترین رمز جاودانگی و بالندگی نوروز، سازواری آن با ملتی کهن سال است که همچون طبیعت، همواره نیازمند رویش دوباره و سبز شدن می باشند. آن هم پس از یک دوره سیاه و سرد که خواب زمستانی همگان را در ربوده است.



شویندگی و بخشش باران و رستن شکوفه ها و برگ ها بر شاخسار درختان نشانه ای است از جنبش زمین و حرکت به سوی بالندگی و البته در دیدگاه عارفان این شکوفایی و نو شدن گذشته از عالم طبیعت، در درون آدمی نیز رخ می دهد. بویژه آنکه سنت دید و بازدید، رفتن به دیدن بزرگان خانواده، دور ریختن کدورت ها و ریشه کن کردن آندوه ها از جمله آموزه های بزرگان این سرزمین بوده است.

بنابراین بسیاری از بزرگان و سرایندگان

آفریده شده است. آفرینش شادی است و زودن زنگار دل از غبار کینه هاست، داد است و دهش، موسم سرور است و آشتی و آغازی برای دگرگونی.

همزمانی نوروز با آغاز رویش دوباره طبیعت، این آیین تاریخی را از جهات گوناگونی از سایر جشن ها و آیین ها متمایز ساخته است. بویژه آنکه نخستین روز سال همواره با نخستین روز بهاری پیوند دارد.

آغاز بهار، بویژه برای مردمان دوران های پیشین، یعنی پایان دوران سردی و سیاهی و آغاز کشت و کار و آغاز زندگی.

نوروز رستخیز طبیعت است و همگونی فراوانی با ذات جهان دارد، زیرا که جهان هر زمان نو می شود و مانایی می یابد و به قول مولانا:

هر زمان نو می شود دنیا و ما
بی خیر از نو شدن اندر بقا

راز مانایی نوروز ریشه در آرزوی مردمان برای شکوفایی در بهاران دارد. نوروز، نواختن سمفونی باشکوه پاکي بر تار و پود هستی است تا دور ریخته شود هر چه غبار کهنگی است؛ مهرورزی است به هر آنچه

رمز مانایی نوروز

بابک صفوت



رهی معیری

بهار

نو بهار آمد و گل سرزده چون عارض یار
ای گل تازه، مبارک به تو این تازه بهار
با نگاری چو گل تازه، روان شو به چمن
که چمن شد ز گل تازه، چو رخسار نگار
لاله وش باده به گلزار بزَن با دلبر
کز گل و لاله بود چون رخ دلبر گلزار
زلف سنبل، شده از باد بهاری درهم
چشم نرگس، شده از خواب زمستان بیدار
چمن از لاله نورسته بود، چون رخ دوست
گلبن از غنچه سیراب بود، چون لب یار
روز عید آمد و هنگام بهار است امروز
بوسه ده ای گل نورسته، که عید است و بهار
گل و بلبل، همه در بوس و کنارند ز عشق
گل من، سر مکش از عاشقی و بوس و کنار
گر دل خلق بود خوش، که بهار آمد و گل
نو بهار منی ای لاله رخ گل رخسار
خلق گیرند ز هم عیدی اگر موقع عید
جای عیدی، تو به من بوسه ده ای لاله عذار

بهار عشق

روان پرور بود خرم بهاری
که گیری پای سروی دست یاری
و گر یاری ندارد لاله رخسار
بود یکسان به چشمت لاله و خار
چمن بی همنشین زندان جانست
صفای بوستان از دوستان است
غمی در سایه جانان نداری
و گر جاتان نداری جان نداری
بهار عاشقان رخسار یار است

مبارک بادت این سال و همه سال
همایون بادت این روز و همه روز
چو نرگس چشم بخت از خواب برخاست
حسد گو دشمنان را دیده بردوز
بهاری خرمست ای گل کجایی
که بینی بلبلان را ناله و سوز

مولانا که خود سراینده ای درون گراست
نیز در این باره خاموشی برنگزیده، درباره
شادی در این ایام و نیکویی حال ما و
گل های بهاری چنین می سراید:

امروز روز شادی و امسال سال گل
نیکوست حال ما که نکو باد حال گل
گل را مدد رسید ز گلزار روی دوست
تا چشم ما نبیند دیگر زوال گل
مست است چشم نرگس و خندان دهان باغ
از کز و فرّ و رونق لطف و کمال گل
سوسن زبان گشوده و گلته به گوش سرو
اسرار عشق بلبل و حُسن خصال گل

بی گمان از دیگر رموز ماندگاری این
آیین کهن، فرامی‌تبی و فرادینی بودن آن
است و اینکه خود پیوند دهنده و وحدت
بخش بسیاری از مردمان سرزمین های
گونگون است که از نژادها، اقوام و گاه
زبان های گوناگون بهره گرفته اند. از همین
روی نوروز، روز نخست سال خورشیدی
به عنوان جشن فرهنگی - تاریخی در
کشورهای افغانستان، ایران، تاجیکستان،
ازبکستان، پاکستان، ترکمنستان، ترکیه،
ارمنستان و... برگزار می شود و در
سال های اخیر به عنوان میراثی فرهنگی
در سازمان یونسکو به ثبت رسیده است.

با توجه به این پیوند دیرینه طبیعت و نوروز
در این باره دست به آفرینش های ادبی
فراوانی زده که در این مقال امکان بازگو
کردن همه آنها نیست و تنها به گزیده ای
از آن اشاره می شود.

خواجه شیراز که البته در میان
سرایندگان زبان پارسی، دارای جایگاهی
شترگ است، درباره رفتن به دامن
طبیعت و غبارافشانی غم در این ایام چنین
سروده است:

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی
چو گل گر خربه ای نری خنار صرف عشرت کن
که قارون را غلط ها داد سودای زاندوزی
ز جام گل نگر بلبل چنان مست می لعل است
که زد بر چرخ فیروزه صفیر تخت هیروزی
به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی
به گلزار آئی کز بلبل غزل گلشن بیاموزی
سعدی نیز آمدن نوروز را گرمی

می دارد:

برآمد باد صبح و بوی نوروز
به کام دوستان و بخت پیروز

